

نویسنده برجسته برزیلی درباره اصلت فرهنگ
کشورش با پیام یونسکو سخن می گوید

ژرژه امادو

جایی که مردمان و فرهنگها به هم در آمیخته اند

آیا سفید ناب وجود دارد؟
— شاید میان مهاجران قدیم تعدادی افراد سفید پوست در جنوب وجود داشته باشند، اما آنها بسیار کم شمارند و دور از دست و سخت یاب. میان تازه واردان، و نخستین نسل مهاجران و فرزندان آنها، تعدادی سفید ناب وجود دارد. اما نسل بعد با دیگران آمیزش آغاز می کند و یکپارچه می گردد.
بالاخره عربها را نباید فراموش کنیم، به ویژه عربهای مسیحی را که از لبنان و سوریه آمده بودند. به اینها غالباً نسبت ترک می دادند زیرا کشورهاشان در آن زمان ایالتهای امپراتوری عثمانی بود.

مسئلاً همه این اقوام مختلف نمی توانستند یکسره در صلح و صفا با هم یکی شوند. می بایست نابرابریهایی وجود داشته باشد، مبارزاتی بر سر قدرت...

— البته. مبارزات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وجود داشت که بر اثر اختلافات نژادی و فرهنگی تشدید هم می شد. برای نمونه، دیری نپایید تا سیاهان علیه شرایط خود بشورند و برخوردهایی در مقیاس بزرگ به وجود بیاید. بردگان شورشی حتی چندین جمهوری سیاه — قسراً گاههایی به نام کونیلومبوس — در کوهستانها بر پا داشتند. یکی از آنها تقریباً چهل سال دوام یافت و حمله های نظامی چهار دولت پیاپی را دفع کرد.

پس از الغای بردگی، موجهای تازه و پیاپی مهاجران — ایتالیاییها و آلمانیها — برای کار در کشتزارهای قهوه سر رسیدند در اینجا باید اضافه کنم که اگرچه تاریخ برزیل در نابرابریها و برخوردها سهم داشته، هرگز در روند اختلاط نژادی و فرهنگی وقفه ای ایجاد نشده است. این است آنچه مشخصه برزیل است و تمامیت فرهنگ برزیلی از آن زاده شده است. فرهنگی بر پایه زبان پرتغالی که همه به آن صحبت می کنند.

عوامل سازنده این فرهنگ نو چیستند؟

— عناصر اروپایی، آفریقایی و هندی همه نقشی بازی می کنند که عوامل دیگری را جایگزین آن نمی توان کرد، اما من احساس می کنم که سرچشمه سرزندگی این فرهنگ آفریقا است. روح

برزیل، از بسیاری جهات، یک عالم صغیر است؛ آمیزه ای از مردمان و حساسیتها را از سراسر جهان به خود جذب کرده است؛ تمامی انسانیت است در پوست گردویی. در عین حال، کشوری واحد است با دولتی واحد و رشته ای از نهادهای ملی. کدام یک از این دو جنبه را در کشورتان مهمتر می دانید — کثرت یا وحدت را؟ آیا سخن گفتن از مردم برزیل و فرهنگ برزیلی امکان پذیر است؟

— به عقیده من، می توان از مردم یگانه ای سخن گفت که دارای فرهنگ خاص خویش هستند و از راه آمیزش با همه نژادهایی به وجود آمده اند که خود همین راه را طی کرده اند.

این نژادها کدامند؟

— پیش از همه البته، سرخپوستان در برزیل ساکن بودند. سپس اروپاییان، که بیشترشان پرتغالی بودند، به این سرزمین قدم گذاردند. اما گروههای اروپایی به تدریج تنوع بیشتری آفریدند. در سده پانزدهم پرتغال جمعیت بسیار آمیخته ای داشت. در میان مردم این سرزمین افرادی بودند معروف به مور. جماعت دیگری هم بودند که آنها را «نو مسیحیان» می خواندند، یهودیانی گریخته از دستگاه تفتیش عقاید که اگرچه تغییر مذهب داده بودند، همچنان آزاری می شدند، افزون بر اینها، مهاجران هلندی بسیاری نیز وجود داشتند. آنگاه آفریقاییان سر رسیدند که آنها را به عنوان برده وارد کرده بودند. با حضور آنها روند اختلاط نژادی سرعت گرفت. برده داران، که خواهان تفرقه افکنی میان قبیله های اصیل بودند آن گروه از بردگانی را می خریدند که به لحاظ اصلت قبیله ای با هم تفاوت داشتند، مثلاً قبیله های یوروب، بانتو، کونگولز.

بنابراین، بردگان با همگنان خود اختلاط می کردند؛ اما آیا با آریابان سفید خود نیز اختلاط می کردند؟

— بله. پرتغالیان برای اختلاط رغبت زیادی داشتند و این اختلاط آنچنان گسترده بود که امروزه سیاه ناب وجود ندارد. اگر به دودمان هر برزیلی سیاه پوست، مادر یا پدرش، جد یا جد اش، جد بزرگ یا جد بزرگش نظر کنید، همیشه در جایی به یک نیای سفید خواهید رسید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

محو نژاد پرستی از راه آمیزش نژادها با یکدیگر

در عین حال با هم ترکیب می شدند، زیرا اعضای قبیله‌های مختلف با هم می‌زیستند. از سوی دیگر، این مشارکتهای گوناگون با اعتقادات مذهب کاتولیک در آمیخت، زیرا افریقاییان، بی‌درنگ پس از ورود به برزیل، غسل تعمید داده می شدند.

از این رو، در برزیل، همه ما کاتولیک هستیم، حتی اگر قبلاً شیء پرست، حیوان پرست یا پروتستان باشیم. حتی خدایان هم با یکدیگر آمیخته‌اند و کارناوال نیز کارناوال خدایان است. خدایان افریقایی نیروی ماندگاری شگفت‌آوری از خود نشان داده‌اند - حتی در شب تاریک بردگی، به هنگامی که بردگان را به پذیرش مذهب کاتولیک مجبور می ساختند و آنان نمی توانستند آشکارا خدایان خود را، چنان که می‌بایست، حرمت بگذارند. به این سبب بود که هویت قدیسان مسیحی را به آنها بخشیدند.

برای نمونه، ضیافت کاتولیکی قدیس آنتونی را در نظر بگیرید. سیاهان نیز، درست مانند سفیدان، می‌گفتند «ضیافت قدیس آنتونی را جشن خواهیم گرفت»، اما، در واقع، آنان ضیافت اوگون را که از خدایان محبوب سیاهان - خدایان فلز و جنگ - بود جشن می‌گرفتند. آن قدیس و این «خدا» به تدریج با هم یکی شدند.

بنابراین در برزیل نژاد پرستی وجود ندارد؟

- نژاد پرستی تا حدودی وجود داشت، و هنوز هم وجود دارد. در برزیل، همچنان که در نقاط دیگر جهان، نژاد پرستی هنگامی سر برون می‌کند و ظاهر می‌شود که گروه‌های مختلف نژادی خود را در موقعیت منازعه بیابند. با این همه، برزیل جامعه‌ای نژاد پرست نیست، زیرا گرایش همگانی به اختلاط و وحدت عقیده هرگونه گرایش نژاد پرستانه را خنثی می‌کند. نژاد پرستی بیش از آن که بخواهد عمیقاً ریشه بدواند، نهادهای گردد و پیشرفت کند، به وسیله جنبشی که در جهت اختلاط جریان دارد، یعنی حرکتی که اختلافات را رفع می‌کند و تضادها را از میان برمی‌دارد، در حال بی‌اثر شدن است. اختلاط در فرهنگ برزیل کلمه‌ای است راهگشا.

پسران من از جانب مادرشان خون ایتالیایی دارند. مادر بزرگ من سرخپوست بود، جد بزرگم سیاهپوست، و نام من آشکارا با عربی پیوند دارد. و من، به عنوان یک برزیلی، خود را کاملاً آسوده می‌بینم؛ احساس می‌کنم که به سراسر جهان تعلق دارم و در عین حال خود را در وطن می‌یابم. بگذارید درباره نام حکایت سرگرم کننده‌ای برای شما نقل کنم. روزی از سفارتخانه یک کشور عربی نامه‌ای دریافت کردم. منشی من به آنجا تلفن کرد و دریافت، که با وابسته فرهنگی سفارت به صحبت مشغول شده است. آن شخص اصرار داشت که من باید نام خود را اصلاح کنم؛ باید آن را «حمادو» بنویسم نه «امادو». زیرا، به گفته او، این نام اصلاً عربی است. از آغاز دوره مهاجرت، بسیاری از خانواده‌های پرتغالی با

برزیلی از رویارویی میان مالخولیای پرتغالی و زنده دلی افریقایی پدید آمد. پرتغالیان بد بینند، سرشار تردیدند و دلمشغول مرگ. از افریقاییان، اما، زندگانی می‌تراود؛ جسماً با خود و با طبیعت راحتند و می‌دانند چگونه بخندند، جشن بگیرند و خوش بگذرانند. آنان به این فرهنگ نوعی نظم و نیروی زندگی بخشیدند که سهولت بازشناختنی است. اگر به موسیقی برزیلی گوش کنید و یک رقص برزیلی ببینید، فوراً این نکته را در خواهید یافت.

آیا سهم افریقا در همه شکل‌های بیانی فرهنگ برزیل آشکار است؟

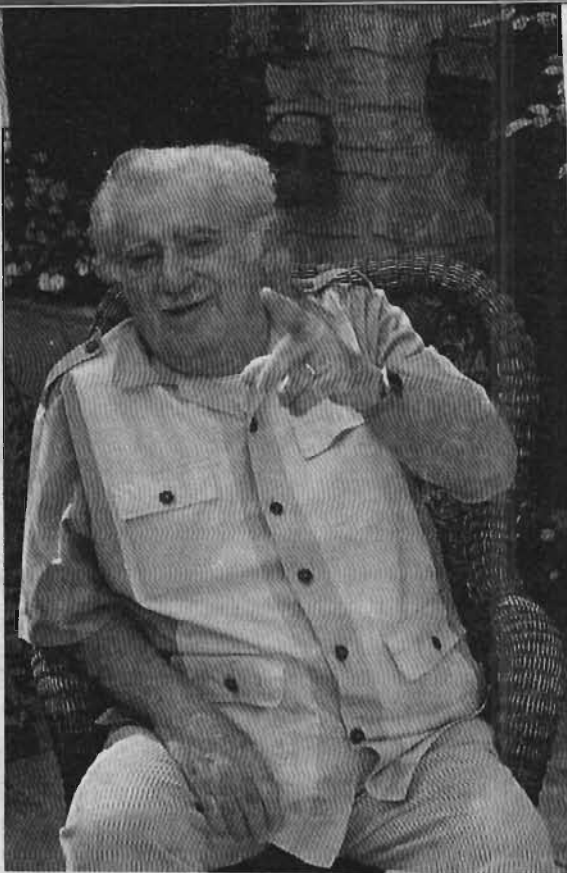
- در آغاز، اروپا در شکل‌های نوشتاری بیان سهم بیشتری داشت، اما افریقا بتدریج این شکل‌ها را زیر نفوذ گرفت. نخستین شاعر بزرگ برزیلی، گرگوریو دو ماتوس، پوستی تیره داشت. در سده هجدهم، بیشتر نویسندگان عمدتاً از تبار سفیدان بودند، اما برخی نیز از تبار سیاه بودند. بزرگترین رمان نویس برزیلی در سده نوزدهم، ماجادو دو اسپس نیز دارای پوست تیره بود. این واقعیت دقیقاً لب آن چیزی است که سعی می‌کنم بگویم.

البته، نفوذ غالب فرهنگی در هر منطقه‌ای متفاوت است. در آمازون، سرخپوستان در این اختلاط غلبه دارند؛ در شمال شرقی، سیاهان؛ در جنوب، سفیدان. با وجود این، در همه جا آمیزه‌ای موجود است و در همه جا عوامل راستین برزیلی وجود دارند.

کافی است که به نه کشور پیرامون ما - آرژانتین، بولیوی، شیلی، کولومبیا، اکوادور، پاراگوئه، اوروگوئه و ونزوئلا - نگاه کنید تا اهمیت این سازگاری فرهنگی را، که مشخصه برزیل است، دریابید. این نه کشور، به رغم داشتن زبانی مشترک و نیازی که همه آنها به وحدت احساس می‌کنند، مستقل از یکدیگر مانده‌اند، در حالی که برزیل، که خود به اندازه یک قاره وسعت دارد، وحدت خود را حفظ کرده است. البته این امر دلایل بسیاری دارد، اما، به گمان من، عامل تعیین کننده چنین وحدتی قابلیت اختلاط و نیاز به آمیزش بوده است. آنچه باید در دل همه شکل‌های گوناگون بیانی یافت طرز نگاه به زندگی است، اما در هیچ کجای آیین خیره کننده‌ای چون کارناوال، وقتی که درون هر یک از ما و میان همه ما همه چیز به هم می‌آمیزد، چنین خصوصیتی نمی‌توان یافت. برای یک برزیلی، کارناوال بزرگترین جشنواره جهان است.

آیا این نگرش در زمینه دین نیز بازتابیده است؟

- کاملاً. در دین نیز همچون هنر گرایش به وحدت عقاید وجود دارد. و در اینجا هم نفوذ افریقا عامل تعیین کننده بوده است. افریقاییان بینش خویش را از آفرینش جهان به همراه آوردند، یعنی خدایان خود و آیین‌های پرستش را که با یکدیگر در تضاد بودند و



من در سراسر زندگی خود با این امیدواری به مبارزه ادامه داده‌ام

نام امادو به برزیل آمدند. قدمت آنان به کدام دوره برمی‌گردد؟ احتمالاً به زمان فتح شبه جزیره ایبری توسط عربها. این افراد شاید دارای اصیلت یهودی نیز بوده باشند. می‌توان گفت: خلاصه‌ای از انسانیت.

بنابراین، از نظر شما، آمیزش تنها پادزهر نژاد پرستی است؟

— دقیقاً. من، از همان سالهای نخستین زندگی، ناچار بوده‌ام با بیعدالتیها و تعصبات گوناگون و، به خصوص، با نژاد پرستی — که بی‌شک حقیرترین همه تعصبات — مبارزه کنم. و اکنون متقاعد شده‌ام که، در دراز مدت، تنها یک راه حل واقعی برای این مسئله وجود دارد — محور نژاد پرستی از راه آمیزش نژادها با یکدیگر.

در شرایطی که محیط سیاسی یا اقتصادی برای افراد یا طبقات اجتماعی معینی نامساعد باشد، آیا این آمیزش جز نابودی فرهنگ ضعیفان توسط قدرتمندان می‌تواند نتیجه‌ای داشته باشد؟

— ضعف اقتصادی و سیاسی را نباید با ضعف فرهنگی اشتباه کرد. فرهنگ، حتی هنگامی که در خدمت زیر ستم نگاه داشتن جامعه یا طبقه‌ای است، می‌تواند ارزشهای خود را حفظ کند، و حتی برخی از این ارزشها را بر ستمگران تحمیل کند. این امر، چنان که اشاره کرده‌ام، همان چیزی بود که برای سیاهان برزیل اتفاق افتاد، در حالی که آنان به مقام برتری تنزل پیدا کرده بودند. همین موضوع در مورد سیاهان ایالات متحد نیز صادق است. در عهد باستان هم یونان را به عنوان نمونه داریم که به فرهنگ فاتحان رومی و اشغالگران آن سرزمین رنگ یونانی می‌دهد. و در دوره‌های اخیر مگر هندوستان، پاکستان و مصر، به رغم تماس با فرهنگ استعماری غرب، در حفظ و در واقع شکوفایی و تجدید حیات فرهنگهای خود توفیق نیافته‌اند؟

موقعیت امروز برزیل چگونه است؟ آیا این فرایند جالب توجه

اختلاط، سرانجام، نژادپرستی را از میان برده است؟

— ما همین سازگاریها صدمین سالگرد الفسای برادگی را جشن گرفته‌ایم. این گفته به معنای آن است که تا همین صدسال پیش سیاهان یا عمدتاً سیاهان این سرزمین هنوز برده بودند. پیشرفتهای عظیمی صورت گرفته است، اما هنوز کارهای بسیاری باقی مانده است. جدایی سفید از سیاه هنوز به مقیاس مشخصی به جدایی افراد بسیار ثروتمند و افراد بسیار فقیر ارتباط دارد، و این موضوع چندان به سود رشد احساسات دوستانه نیست.

این به آن معناست که ما باید، تا آن جا که می‌توانیم — از طریق مبارزات سیاسی دموکراتیک، اصلاحات اجتماعی و اقدامات

فرهنگی — برای حل این مسائل و نزدیکتر کردن مردم به یکدیگر بکوشیم. به ویژه در زمینه فرهنگی، باید علیه خشونت پرستی در تلویزیون و سینما بجنگیم. مسئله ممنوع کردن فیلمهایی که از خشونت ستایش می‌کنند در میان نیست، بلکه آنچه مطرح است اهمیت خلق آثار تازه‌ای است که ضد آن موضوعها را می‌ستایند — عشق، دوستی و همبستگی. این راه دشواری است که باید آن را پی گرفت، اما من معتقدم که، در دراز مدت، راه درستی است.

وانگهی، به رغم همه چیز، اوضاع جهان نسبت به آغاز خلقت بهبود یافته است. آیا این طور نیست؟ نمی‌دانم آیا روزی جهانی وجود خواهد داشت که انسانها در آن دشمن یکدیگر نباشند، و در آن اختلاف رنگ پوست مهمتر از اختلاف سن به شمار نیاید — جهانی که در آن همه انسانها با هم برادر باشند؛ اما این را می‌دانم که باید برای تحقق این آرزو به مبارزه ادامه دهیم. در غیر این صورت، ما مانده‌ایم و تنها دلتنگی و شوربختی. من در سراسر زندگی خود با این امیدواری به مبارزه ادامه داده‌ام. البته، در دوران دیکتاتوری و به هنگامی که ناچار شده‌ام تصمیم خود را در مورد پاره‌ای مسائل — که مدتها مقدس می‌داشتم — عوض کنم، دچار نومیدیهایی شده‌ام و لحظه‌های دردناکی را تحمل کرده‌ام. اما هرگز آن امید را از دست نداده‌ام. اگر آن را از دست می‌دادم، قادر نبودم به تلاش ادامه بدهم، یعنی بنویسم؛ و این برای من به معنای پایان همه چیز بود.

آیا می‌توانید تصویری از این امید به ما بدهید؟

— بله. تصویر کارناوال، تصویر همه آنان که پوست روشن، پوست قهوه‌ای و پوست سیاه دارند و گاه از جدایی نژادها صحبت می‌کنند، اما به گردهم می‌آیند، با هم می‌رقصند و سرانجام با یکدیگر وصلت می‌کنند.

